

آنجا که نیاز به دخالت بشردوستانه بود...

سید محمد آذین (دکتری حقوق از دانشگاه تهران)

کشتار صبرا و شتیلا - بیروت - لبنان (۱۹۸۲)

فاجعه کشتار صبرا و شتیلا در فاصله ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر ۱۹۸۲ در کمپ‌های پناهندگان فلسطینی واقع در منطقه ای با همین نام در بیروت لبنان ، در جریان جنگ داخلی لبنان روی داد. غیرنظامیان فلسطینی و لبنانی قربانیان این حادثه بودند که توسط مسیحیان فالانژیست لبنانی و در حالی که کمپ‌ها توسط نیروهای نظامی اسرائیل محاصره شده بود، قتل عام شدند. در آن برهه زمانی، اسرائیل در حال نبرد با PLO یا همان سازمان آزادی بخش فلسطین در لبنان بود. نیروهای صهیونیست، بیروت را به تصرف خود درآوردند، بر کمپ‌های پناهندگان فلسطینی حاکم شدند و ورودی شهر را در دست گرفتند. پس از ترور بشیر جمایل، رهبر و رئیس جمهور منتخب حزب لبنانی کتائب، یک گروه از مسیحیان مارونی که شبه نظامیان لبنانی نیز نامیده می‌شد، وارد کمپ شد و غیرنظامیان را شبانه قتل عام کرد. تعداد کشتگان این فاجعه از ۸۰۰ تا ۳۵۰۰ نفر بنا بر منابع مختلف گزارش شده است. نیروهای اسرائیلی ، با مهیا کردن امکان حمل و نقل از خارج بیروت و نیز روشن نمودن فضای شب کمپ با منور ، زمینه را برای ورود گروه خشمگین کتائب به کمپ‌های پناهندگان فراهم کردند. فالانژیست‌های مهاجم تحت رهبری مستقیم الی هوبیکا قرار داشتند ؛ کسی که بعدها برای مدتی طولانی نماینده پارلمان لبنان بود و در دهه ۹۰ به وزارت رسید.

واکنش‌های بین‌المللی

در ۱۶ دسامبر ۱۹۸۲ مجمع عمومی سازمان ملل متحد این فاجعه را محکوم نموده و آن را یک عمل نسل‌کشی خواند. ۱۲۳ کشور به نتیجه رای‌گیری در خصوص بند D قطعنامه که این اقدام را یک اقدام به نسل‌کشی می‌نامید، رای مثبت دادند. هیچ کشوری رای منفی نداد. ۲۲ کشور رای ممتنع دادند و ۱۲ کشور در رای‌گیری شرکت نکردند. کشورهای ایالات متحده، انگلیس، سوئد، دانمارک، فرانسه، آلمان، ایسلند، ایرلند، ایتالیا، لوگزامبورگ، هلند، نروژ، پرتغال، سوئد، انگلیس، ایالات متحده، کانادا، استرالیا، نیوزیلند، رژیم صهیونیستی، ساحل عاج، پاپوا و گینه نو، باربادوس و جمهوری دومینیکن.

مناقشات در خصوص قطعنامه ملل متحد

برخی از کشورها بر این باور بودند که این فاجعه را نمی‌توان نسل‌کشی دانست. نماینده کانادا اظهار داشته بود : " واژه نسل‌کشی از نظر ما نمی‌تواند به این عمل خاص غیرانسانی اطلاق شود." در مقابل، نماینده سنگاپور که رای مثبت به قطعنامه داده بود ، بیان داشت: " متاسفیم که اصطلاح " یک اقدام به نسل‌کشی" به کار گرفته شده است.... زیرا اصطلاح "نسل‌کشی" به این جهت به کار می‌رود که اقداماتی را که - چه به طور جزئی و چه به طور کامل- به قصد نابودی یک گروه نژادی، مذهبی یا ملی ، صورت می‌گیرد شامل شود ". هم چنین کانادا و سنگاپور این سوال را مطرح نمودند که آیا مجمع عمومی ملل متحد صلاحیت این را دارد که تشخیص دهد ، یک اقدام ، نسل‌کشی محسوب می‌شود یا خیر.

ایالات متحده نیز چنین اعلام نمود که " علیرغم این که جنایتکارانه بودن این فاجعه قابل بحث نیست، اما یک سوء استفاده جدی و اهمال کارانه در استعمال واژه نسل کشی ، آن چنان که در کنوانسیون ۱۹۴۸ تعریف شده، نسبت به این تراژدی وجود دارد.

چنین اظهاراتی ویلیام شاباس، مدیر مرکز ایرلندی حقوق بشر در دانشگاه ملی ایرلند را ترغیب نمود که بیان دارد " واژه نسل کشی به وضوح انتخاب شده تا بیشتر از آن که ملاحظه های حقوقی در میان باشد، اسرائیل را شرمسار کرده باشد".

گزارش کمیسیون مک براید

در ۱۹۸۲، یک کمیسیون مستقل بین المللی تحقیق در خصوص موارد گزارش شده نقض حقوق بین الملل توسط اسرائیل در طول تهاجمش به لبنان شکل گرفت. با ریاست شان مک براید، کمیسیون شامل این افراد بود:

- پروفیسور ریچارد فالک، نائب رئیس
 - آلبرت جی میلبانک، پروفیسور حقوق و رویه بین الملل، دانشگاه پرینستون
 - دکتر قادر اسمال، مدرس ارشد حقوق و رئیس دانشکده هنرهای کالج ترینیتی، دوبلین
 - استاد جرو دولا پرادل ، استاد حقوق خصوصی دانشگاه پاریس
 - استاد استفان وایلد، استاد زبان های سامی و مطالعات اسلامی، دانشگاه بن
- کمیسیون ضمن تحقیق محلی در منطقه جنگ زده ، شاهدان را در لبنان، اردن، سوریه، انگلیس و نروژ مورد استماع قرار داد. دولت رژیم صهیونیستی حاضر به مشارکت در این کمیسیون نشد. گزارش کمیسیون با عنوان "اسرائیل در لبنان" ، چنین نتیجه گیری نمود که نیروها یا مقامات اسرائیلی مستقیم یا غیرمستقیم مسئول جنایات و سایر کشتارهایی هستند که گزارش شده که توسط شبه نظامیان لبنانی در کمپ های پناهندگان در صبرا و شتیلا در مناطق بیروت در میان ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر، رخ داده است.

گزارش کمیسیون کاهان

سیصد هزار تظاهر کننده اسرائیلی بر دولت وقت اسرائیل فشار آوردند تا در خصوص این فاجعه تحقیق نماید. در نتیجه کمیسیون کاهان که به نام ریاست وقت دیوان عالی این دولت معروف شد، در فوریه ۱۹۸۳ چنین اعلام نمود که اسرائیل مسئولیت غیرمستقیم فاجعه را به طور جزئی بر عهده داشته و توصیه نمود که آریل شارون از سمت خود عزل شود و دیگر هیچ سمت عمومی را کسب ننماید.

سایر موضع گیری ها

بنی موریس، در "جنگ های پنهان اسرائیل" ، اشاره کرده که نیروهای اسرائیلی، از بولدوزر برای دفن فلسطینیان کشته شده استفاده می کردند.

در سال ۲۰۰۵، در مستندی که با مشارکت سوئیس، آلمان و لبنان تهیه شده بود ، شش نفر از نیروهای سابق فالانژ لبنانی که شخصاً در این فاجعه دست داشتند، اذعان کردند مشارکت اسرائیلی ها به دو شکل وجود داشت : یکی از آنها گفت که دیده سربازان اسرائیلی با بولدوزر ها بر خانه های مسکونی داخل کمپ فرا می رفتند. یکی دیگر چنین گفته که بسیاری از این سربازان در اسرائیل آموزش دیده بودند. این ادعاها بسیار مناقشه برانگیز افتادند.

نوام چامسکی و رابرت فیسک اعلام داشتند که رژیم صهیونیستی می توانست پیش بینی کند که چنین فاجعه ای توسط جنگجویان فالانژ که وارد کمپ ها شده بودند، رخ خواهد داد.

شارون خسارت می خواهد!

مجله تایم در ۲۱ فوریه ۱۹۸۳ در روایتی اشاره نموده بود که شارون با خانواده جمایل در خصوص نیاز به انتقام گیری فالانژیست ها از ترور بشیر جمایل مذاکراتی داشته است. در پی انتشار این مطلب، شارون در دادگاه های امریکا و اسرائیل دعوای خسارت ۵۰ میلیون دلاری به جهت افترای وارد شده را اقامه نمود. هیئت منصفه مقاله را نادرست و افتراآمیز تشخیص داد. با این وصف تایم دعوا را در دیوان عالی ایالات متحده به سود خود پایان داد، زیرا شارون نتوانست سوء نیت نویسندگان مجله را آن چنان که به موجب قانون افترای ایالات متحده لازم بود، اثبات نماید.

خانواده های قربانیان در پی محکومیت شارون

پس از انتخاب شدن شارون به سمت نخست وزیری در سال ۲۰۰۱، خانواده های قربانیان فاجعه دعوایی را در بلژیک علیه وی طرح نموده و خواستار غرامت شدند. دیوان عالی بلژیک در ۱۲ فوریه ۲۰۰۳ چنین رای داد که شارون و سایر ژنرال ها از جمله ژنرال یارون، می توانند تحت پیگرد قرار گیرند. در برابر، اسرائیل تاکید کرد که این دعوا به دلایل سیاسی طرح شده است.

نهایتاً در ۲۴ سپتامبر ۲۰۰۳، دیوان عالی بلژیک اتهام جنایات جنگی را به این جهت که هیچ یک از شاکیان در آغاز رسیدگی به پرونده تابعیت بلژیکی نداشته اند، رد نمود.

بحران هائیتی - پورت اوپرنس- هائیتی (۲۰۰۴)

روایت رسمی

شورای امنیت سازمان ملل متحد در تاریخ ۲۹ فوریه ۲۰۰۴ با اجماع آراء قطعنامه شماره ۱۵۲۹ را به تصویب رساند و در آن، ضمن ابراز نگرانی خود از روند اوضاع در هائیتی، اجازه داد از یک نیروی بین المللی استفاده شود تا با حضور در این کشور، وضعیت کشور را پس از کودتایی که منجر به برکناری رئیس جمهور هائیتی، ژان برتراند آریستید شده بود، سامان دهد.

شورای امنیت ضمن ابراز نگرانی از وضعیت انسانی در کشور هائیتی و خشونت رو به تزاید، بر ایجاد یک محیط امن ضمن احترام به حقوق بشر تاکید نمود. این شورا، سازمان ایالات امریکایی (OAS) و جامعه کارائیب (CARICOM) را جهت یافتن راه حلی مسالمت آمیز ستود و به استعفای آریستید و سوگند خوردن بونیفاس الکساندر در جایگاه ریاست جمهوری اشاره کرد. بنا بر ملاحظات شورای امنیت، هائیتی خواستار حمایت بین المللی برای بازگرداندن صلح و ثبات به جهت پایان دادن به شورش ها شده بود؛ شورش هایی که شورای امنیت آن را تهدیدی برای صلح و امنیت بین المللی محسوب داشت.

بر اساس فصل ۷ منشور ملل متحد، شورا از جامعه بین المللی خواستار حمایت از فرایند دموکراتیک در هائیتی شد. شورا به کارگیری یک نیروی چندملیتی را برای حداکثر ۳ ماه در هائیتی تجویز نمود تا بتواند فضایی باثبات را در کشور ایجاد کند، اجرای مساعدت های بشردوستانه را تسهیل کند، کمک های بین المللی به پلیس ملی هائیتی و گارد ساحلی را تسریع کرده و شرایط را برای فعالیت سازمان های بین المللی مهیا سازد. از کوفی عنان، دبیرکل وقت سازمان ملل متحد، که خود یک نماینده ویژه برای هائیتی انتخاب کرده بود، خواسته شد برنامه هایی را برای یک نیروی ایجاد ثبات طرح ریزی کند تا اقدامات نیروهای بین المللی را پی بگیرند.

از همه اعضا خواسته شد تا در تشکیل این نیروی بین المللی جهت اتخاذ تدابیر لازم برای نیل به اهداف مشارکت داشته باشند. درعین حال، از طرف های درگیر در بحران هائیتی خواسته شد تا به خشونت ها پایان داده و به حقوق بین الملل و اصل جایگزینی سیاسی در

کشور احترام گذارند. هم چنین از آنها خواسته شد ضمن همکاری با سازمان های بین المللی، از امنیت و آزادی عمل خود خاطر جمع باشند. شورای امنیت هم چنین خواستار گزارش های منظمی از سوی نیروهای چندملیتی در خصوص چگونگی اجرای این قطعنامه شد. قطعنامه با تقاضا از جامعه جهانی برای حمایت از توسعه دراز مدت در هائیتی خاتمه یافت.

عملیات ایجاد ثبات سازمان ملل متحد در هائیتی که با نام اختصاری MINUSTAH از آن یاد می شود، از آن تاریخ تا به امروز به کار خود ادامه می دهد. بخش نظامی ماموریت توسط ارتش برزیل و زیر نظر فرمانده برزیلی راهبری می شود. زمان ماموریت این نیروها اخیراً و به موجب قطعنامه ۱۹۴۴ شورای امنیت در تاریخ ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰ به مدت یک سال دیگر با هدف نوسازی بیشتر این کشور که اخیراً با زلزله ای ویران گر به بحرانی دیگر برخورد، تمدید شد. این نیروها از ۸۹۴۰ عضو نظامی و ۳۷۱۱ پلیس تشکیل شده که توسط نیروهای غیرنظامی بین المللی و داوطلبان ملل متحد حمایت می شود.

روایت غیررسمی

در مقابل آنچه از منابع رسمی و طرفدار دولت های غربی گزارش می شود، طرفداران آریستید روایتی دیگر از واقعه کودتای ۲۰۰۴ دارند :

در نیمه شب ۲۹ فوریه ۲۰۰۴ سفیر ایالات متحده آمریکا در هائیتی، همراه با عده ای از سربازان مسلح امریکایی به خانه ژان برتراند آریستید، رئیس جمهور هائیتی که در پی انتخاباتی آزاد برای دومین بار به ریاست جمهوری برگزیده شده بود، رفتند و به او اخطار دادند که اگر از مقامش استعفا ندهد نه تنها کشتار وسیعی راه خواهد افتاد، بلکه خود او و خانواده اش نیز به دست شورشیانی که تا نزدیکی پورتو پرنس (پایتخت هائیتی) پیش آمده اند، کشته خواهند شد.

سفیر امریکا از آریستید خواست که برای دادن پیامی به مردم هائیتی، همراه آنها به استدیوی ضبط برود. به این بهانه آنها او را از خانه اش دزدیده و به فرودگاه بردند و بلافاصله، باتهدید، سوار هواپیما کردند و همراه همسر و عده یی از اطرافیانش، به مقصدی نامعلوم (که بعداً معلوم شد جمهوری آفریقای مرکزی است) فرستادند.

با همین سرعت و سهولت بود که سی و سومین کودتای تاریخ دوصد ساله هائیتی با مداخله مستقیم امریکا و شخص بوش پسر در این کشور به اجرا در آمد. اما مهم ترین نکته در باره این کودتا خود حادثه نبود، بلکه چگونگی اجرای آن بود. کودتا را طوری سازمان دادند که دنیا متوجه آن نشد.

برکنار کردن آریستید نیز مانند «تغییر رژیم» در عراق، از آغاز در دستور حکومت هر دو بوش پدر و پسر قرار داشت. اما بر خلاف عراق، در هائیتی نه بهانه «سلاحهای کشتار جمعی» وجود داشت و نه مبارزه علیه یک دیکتاتوری با اتاقهای شکنجه و گورهای دسته جمعی. آریستید نخستین رئیس جمهوری در تاریخ دو صدساله هائیتی بود که در انتخابات واقعاً آزاد برگزیده شده بود و مهم تر از آن، کسی بود که کودتای هدایت شده از طرف جورج بوش پدر علیه او در سال ۱۹۹۱، در خود امریکا رسوایی بزرگی به بار آورده بود. بنابراین کودتای جورج بوش پسر می بایست طوری سازمان داده می شد که به مخالفان و منتقدان گسترده حکومت بوش فرصت بهره برداری ندهد و مخصوصاً بار دیگر افکار

عمومی مخالف مداخلات امپریالیستی را تحریک نکند. به عبارت دیگر، آنها ناگزیر بودند طوری آریستید را بر اندازند که کسی متوجه مداخله شان نشود.

با برکناری آریستید، تفنگ داران دریایی امریکا، زیر پوشش حافظان صلح و برای جلوگیری از جنگ داخلی و با ادعای فراهم آوردن شرایط لازم برای «آشتی ملی» میان جریانهای سیاسی مختلف آن، وارد هائیتی شدند.

در فردای کودتا، جورج بوش و انمود کرد که همه چیز مطابق قانون اساسی هائیتی پیش می رود: «رئیس دیوان عالی طبق قانون اساسی، موقتاً مسؤولیت ریاست جمهوری را به عهده گرفته است و این نشان می دهد که قانون اساسی هائیتی اجرا می شود». همان روز، همین تظاهر به قانونیت را، گی فیلیپ (سر دسته شورشیان مسلح) نیز به نمایش گذاشت. او هنگام ورود به پورتو پرنس به خبرنگاران گفت: «ما می رویم کاخ ریاست جمهوری را برای رئیس جمهور جدید آماده کنیم . . . تا خطری متوجه او نباشد.»

زیر فشار دولت امریکا، شورای امنیت سازمان ملل نیز بلافاصله دست به کار شد و روز ۲۹ فوریه با تصویب فوری قطعنامه ۱۵۲۹ پوشش قانونی لازم را برای مداخله امریکا در هائیتی فراهم آورد و نیروهای نظامی امریکا و فرانسه به عنوان نیروهای حافظ صلح سازمان ملل وارد این کشور شدند. دولت فرانسه (که بعد از مخالفت با امریکا بر سر اشغال عراق، همیشه در پی فرونشاندن غضب دولت بوش بوده) در فرستادن نیرو به هائیتی شتابی شگفت از خود به نمایش گذاشت.

به هر روی، آنچه مبرهن است شفاف نبودن دلایل واقعی اتخاذ تدابیر مداخله جویانه سازمان ملل در بحران هائیتی است؛ بحرانی که بنا به ادعای طرفداران رئیس جمهور سابق هائیتی، ایالات متحده در ایجاد و هدایت آن دست داشته است.